

## بررسی عوامل مؤثر

در نخستین مرحله از جنبش سربداران خراسان تا تشکیل دولت

دکتر آذر آهنچی

استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۱۷ تا ص ۱۳۸)

### چکیده:

در خلال نیم قرن فترت سیاسی که با مرگ ایلخان ابوسعید (۷۳۶/۱۳۳۶)، آخرین فرمانروای ایلخانان، در قلمرو آنان حکمفرما گشت، مبارزات فراگیری در سراسر مملکت ایران بر سر کسب قدرت در گرفت. سران جنبش سربدار در زمرة افرادی بودند که توانستند بخشهاشی از خراسان را زیر سلطه خود در آورند، و در قلمرو حکومتی خود برای مدتی اگرچه کوتاه به استقلال حکومت کنند. جنبش سربدار و تشکیل دولت آنها موجب تحولات اساسی و مهم در اوضاع سیاسی، اجتماعی و مذهبی شرق ایران شد، که در تاریخ قلمرو اسلامی تقریباً بی سابقه و کم نظیر بود. درست به همین دلیل، مراحل نخستین قیام و عوامل مؤثر در چکونگی سیر تطور آن تا تشکیل دولت اهمیت بسزائی دارد.

واژه‌های کلیدی: منازعه قدرت، فشار اقتصادی، فقدان عدالت اجتماعی، تحولات اجتماعی - مذهبی، حکومت غیر موروثی.

## مقدمه:

## زمینهٔ تاریخی

قتل ابوسعید آخرین فرمانروای ایلخانان مغول (۱۳۳۵/۷۳۶) که وارثی نداشت و ترتیبی برای جانشینی او تعیین نشده بود، موجب تجزیه قلمرو ایلخانی و حدود نیم قرن فترت سیاسی در ایران گردید که تا زمان فتح مملکت بدست تیمور دوام یافت. بزودی بعد از مرگ ایلخان منطقهٔ وسیعی از غرب ایران صحنهٔ جنگ میان مدعیان سلطنت از خاندان چنگیز خان شد. گردانندگان و عاملان اصلی این منازعات تنی چند از متین‌ترین دولتمردان و فرماندهان مغول بودند. دیگر ایالات و بخش‌های قلمرو ایلخانان وضع متفاوتی داشت. در این مناطق رؤسای قبایل و امراء محلی برای کسب قدرت، و با حفظ استقلال خود تلاش می‌کردند. ظهور سرپداران در صحنهٔ سیاسی خراسان نیز بعد از مرگ ابوسعید روی داد. برای درک بهتر شرایط تاریخی که در آن ظهور و گسترش حکومت سرپدار در غرب خراسان بزرگ امکان وقوع یافت، آگاهی از وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایالت در اوایل عهد ابوسعید و بعد از قتل وی لازم است.

در تقسیمات ایالتی قلمرو ایلخانان که تا حدود زیادی بر اساس تقسیمات معمول قدیمی در ایران بوده است، خراسان به دلیل وسعتش و موقعیت مرزی که در مجاورت ماواره‌النهر در معرض حملات مغولان جغتائی قرار داشت، از اهمیت زیادی برخوردار بود. از این رو همواره وليعهد‌های مغول به حکمرانی خراسان منصوب می‌شدند. این ترتیب از زمان هلاکو معمول شد و تا عهد ابوسعید همواره برقرار بود. چنانکه ایلخان ابوسعید در دوران وليعهدی خود در سال ۱۳۱۳/۷۱۳ که حدود نه سال داشت تحت فیمومیت اتابک امیر سونج و الغوبه حکومت خراسان منصوب شد (حافظ ابرو، زیده‌التاریخ، طبع حاج سید جوادی، سید کمال، تهران، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۶۲؛ میرخواند روضه‌الصفا، تهران، انتشارات خیام، ۱۳۳۹، ج ۵، ص ۴۷۲، ۲۸۳). منصب وزارت نیز در خراسان وجود داشت. محتملاً این امر به اهمیت سوق‌الجیشی خراسان و این که مقر وليعهد ایلخانان بوده، بستگی داشته است، زیرا منصب وزارت جز در خراسان و

بین النهرین در ایالات دیگر ایلخانان معمول نبوده است) (SPULER, Die Mongol in Iran, E.J. Brill- Leiden, 1985, p 283, 285. ادراة حکومت خراسان شرکت داشتند.

در اوآخر عهد ایلخان ابو سعید ظلم و استبداد ناری طغای حکمران مقتدر مغول وضع سیاسی خراسان را آشفته کرد. سرانجام او و همدستش تاش تیمور در سال ۱۳۲۹/۷۲۹ به فرمان ایلخان به قتل رسیدند. پس از آن امیر شیخ علی که پدرش امیر علی قوشچی از فرماندهان مغول بود، به حکومت و خواجه محمد هندوی، صاحب منصب دیوانی به وزارت خراسان منصوب شدند (میرخاند، روضۃالصفا، ج ۵، ص ۵۲۷-۵۳۱). این دو شخصیت بعد از قتل ابو سعید در مناصب خود باقی ماندند. حوزه حکومت خراسان در اوآخر عهد ایلخانی شامل شمال غرب خراسان بزرگ بود که از سمت غرب تا قومس واستراباد، و از شرق تا مرو و بلخ امتداد داشت، و در جنوب قسمت‌هایی از قهستان را در بر می‌گرفت (مستوفی، حمدالله، نزهۃالنواب، طبع گای لسترنج، (جاب افست تهران ۱۳۶۲)، ص ۱۴۷).

در شرق خراسان در مرکز هرات دودمان گرت (یا گرت) حکومت می‌کردند. این خاندان از بستگان سلاطین غور بودند، که در دریار سلطان غیاث الدین محمود غوری (جلوس ۶۰۹-۱۲۱۲/۶۰۶-۱۲۰۶) ترقی کردند. در همین زمان تاج الدین عثمان مرغینی از جانب برادرش عزالدین عمرکه حاکم هرات بود، به کوتولی قلعه خبیسار واقع در بین هرات و غزنی منصوب شد (عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول و اوابل ایام تیموری، نشر نامک، تهران ۱۳۶۷، ص ۳۶۷). این منصب تا زمان هجوم مغول در خاندان او باقی ماند. رکن الدین پسر تاج الدین به مغولان اظهار اطاعت کرد و بدین وسیله در حکومت غور و خبیسار ابقا شد (جوینی، تاریخ جهانگشا، طبع محمد قزوینی، لیدن ۱۹۱۱/۱۳۲۹ هق) (جاب افست تهران بی تا) ج ۱، ص ۹۵؛ زمجی اسفراوی، معین الدین محمد، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، طبع محمد اسحاق، کلکته ۱۳۸۰ هق / ۱۹۶۰م، بخش ۱، ص ۲۶۱-۲۶۲). شمس الدین محمد گرت (جلوس ۶۴۳-۱۳۲۹ هق) نوه دختری رکن الدین پس از فوت نیاپش جانشین وی شد. او در لشکرکشیهای مغول در

حوزه سند شرکت کرده بود. منگو قاآن، خان مغول (جلوس ۶۴۹-۱۲۴۹/۶۵۸-۱۲۵۱) در آغاز سلطنتش شمس الدین را به حکومت بلخ، هرات، سیستان و مناطق مجاور تا سر حد هند منصوب کرد (جوینی، علاء الدین عطا ملک، تاریخ جهانگش، طبع محمد فروبنی، چاب افست (انتشارات بامداد) تهران بدون تاریخ، ج ۲، ص ۲۵۵). او سر سلسله دودمان کرت محسوب می‌شود. از این تاریخ سلسله کرت به عنوان حکومت محلی دست نشانده مغولان در منطقه وسیعی از شرق خراسان با افتخار واستقلال حکومت کرد.

با وجود این که در عهد ایلخانان تا زمان الجایتو بارها رابطه ملوک کرت با سلاطین ایلخانی به دلیل سوء ظن حکومت مرکزی تیره شد. لیکن آنها حکومت خود را حفظ کردند. در سال ۱۳۱۶/۷۱۵ غیاث الدین پسر شمس الدین دوم با فرمان الجایتو به حکومت هرات منصوب شد (امیر خواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۴۶۴). بدین ترتیب اختلافات این خاندان با حکومت مرکزی پایان پذیرفت. این وضع تا پایان دوره ایلخانی برقرار بود. معزالدین پسر غیاث الدین که از سال ۱۳۳۲/۷۳۲ در هرات حکومت می‌کرد، بعد از قتل ابو سعید توانست قلمرو خود را مستقل اعلام کند.

عوامل قدرت در خراسان منحصر به عامل ایلخان و دودمان کرت نبود. چند تن از امرا و رؤسای مقندر قبایل در مناطق تحت نفوذشان به استقلال عمل می‌کردند. آنها بعد از زوال ایلخانان به صورت دودمانهای مستقل حکومت کردند. چنانکه طغاییمور خان از نوادگان جوجی قesar، برادر چنگیزخان در کالبوش، جرجان و قسمت‌هایی از استرآباد مستقر بود. امیر دیگر، ارغون شاه فرمانده مغولی (امیر اوردای غازان پدر ارغون به فرمان الجایتو محمد خدابنده به فرماندهی هزارچه جانی قربان منصوب شد. برای جزئیات بیشتر درباره اصل و نسب ارغون ر.ک: شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، طبع میر هاشم محدث، تهران ۱۳۶۳، ص ۳۲۲-۳۲۳) رئیس قبیله جانی قربان بود که بر شهرهای خبوشان، نسا و اببورد، محل سکونت این قبیله، حکومت میراند. ارغون بعد از مرگ ابو سعید مشهد، طوس و نیشابور را نیز به تصرف خود در آورد. گذشته از دو شخصیت مذکور در بالا، امیر عبدالله مولای در قهستان و امیر محمود اسفراینی که از اشراف ایرانی بود، در اسفراین حکومت می‌کردند.

طفاتیمور بعد از قتل ابو سعید به استناد نسب چنگیزی خود مدعی جانشینی ایلخان بود. ابتدا امیر علی قوشچی حاکم خراسان از او حمایت کرد (حافظ ابرو، زیده التواریخ، ج ۱، ص ۶۵؛ شانکاره‌ای، مجمع الانساب، ص ۳۰۷-۳۰۸). امرای دیگر خراسان نیز با اهداف او موافقت کردند، و امتیازات فانونی لازم مثل ضرب سکه و ذکر نامش در خطبه به وی واگذار گردید. طفاتیمور برای تحقق فکر احیای دولت ایلخانی می‌بایست از خراسان دور دست رضایت دیگر نیروهای سیاسی را در بخش‌های مختلف قلمرو ایلخانی جلب کرده، یا سلطه خود را بر آنان تحمیل کند.

بعد از مرگ ابو سعید طی شش ماه دو فرد از دودمان چنگیز با کمک حامیان خود به تحت سلطنت ایلخانان جلوس کرده و بزودی در نتیجه رقابت‌های گروهی از قدرت سرنگون شدند. پس از آن محمد بن بول قتلغ سومین فرد از خاندان چنگیز با دخالت حسن ایلکانی (حسن بزرگ) حاکم دیار یکر، در نبردی بر رقیب خود غلبه کرد و به فرمانروائی دست یافت (حافظ ابرو، زیده التواریخ، ج ۱-۵۸؛ میرخواند، روضه الصفا، ج ۵، ص ۵۴۱-۵۴۲). بزودی بعد از جلوس فرمانروای جدید، طفاتیمور همراه با متعددان خود نیروی خراسان را درگیر مبارزات جانشینی کرد. سپاه خراسان در شعبان ۷۳۷ عازم غرب ایران شد (برای تفصیل این حرادت ر.ک: حافظ ابرو، زیده التواریخ، ج ۱، ص ۶۵-۶۷؛ میرخواند، روضه الصفا، ج ۵، ص ۵۴۳-۵۴۴). در حالیکه صعوبت کار و موانع متعدد از خود گذشتگی و پایداری بزرگ می‌طلبید، رقابت میان امرای خراسان در بین راه ائتلاف آنها را بر هم زد. ارغون شاه و امیر عبدالله مولایی که از نفوذ و اقتدار امیر علی قوشچی در دستگاه طفاتیمور نگران بودند، از ادامه لشکرکشی خودداری کردند. طفاتیمور و شیخ علی قوشچی طی نبردهایی در سلطانیه ابتدا در مقابل گروههای حامی موسی خان پیروز شدند. در این میان موسی خان به طفاتیمور پیوست. نیروی متعدد از حسن بزرگ شکست خورد. نظریه‌ای که احتمال می‌دهد، اگر متعددان خراسانی طفاتیمور او را ترک نمی‌کردند، بر رقبای خود خاصه حسن بزرگ پیروز می‌شد (Roemer, H.R., Persien auf dem Weg p. ..., 36-37).

دو طرف متخاصم را نمی‌توان تخمين زد، شواهدی که نحوه فرماندهی و انظباط دو سپاه را مشخص کند، نیز وجود ندارد. افزون بر این رقیب قدرت برای ائتلاف خراسان تنها جانشین ابوسعید و حامیانش نبودند، حکومتهای محلی که در دوره ایلخانان به حیات خود ادامه داده بودند، اکنون حکومتهای مستقلی را تشکیل می‌دادند که مسلم‌آزاد استقلال خود دفاع می‌کردند. با این ملاحظات هیچ دلیل متفقی وجود ندارد که بدان سبب پیروزی نهائی طغاتیمور را بتوان محتمل دانست.

طغاتیمور بعد از این شکست ناگزیر عقب نشینی کرد. اتحاد امرای خراسان از میان رفت و هر یک از آنان متوجه منطقه‌ای شد. ارغون شاه امیر علی قوشچی را به قتل رسانید و مجدداً به طغاتیمور پیوست (حافظ ابرو، زیدة التواریخ، ج ۱، ص ۶۷؛ شبانکارهای، مجمع الانساب، ص ۳۰۸). در این میان حسن بزرگ شیخ محمد مولای را به حکومت خراسان منصوب کرد (شبانکارهای، مجمع الانساب، ص ۳۰۹). بدین ترتیب استقلال خراسان از میان رفت. لذا ارغون شاه علیه محمد مولای جنگید و بر او غلبه یافت (شبانکارهای، مجمع الانساب، ص ۳۱۰). پس از منازعه‌ای همه جانبیه میان امرای رقیب، بار دیگر نهاد سیاسی خراسان تحت ایلخانی طغاتیمور در مقروی در چرچان و استرباد استقرار یافت. ارغون شاه در طوس و نیشابور ابقا شد. از دیگر متحدین سابق امیر عبدالله مولای در قهستان حکومت می‌کرد و علاءالدین محمد وزیر اداره سبزوار و مضافات آن را بعهده گرفت. (حافظ ابرو، زیدة التواریخ، ج ۱، ص ۷۳؛ میرخراند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۴۷)

بعد از نخستین لشکرکشی ناموفق طغاتیمور به غرب ایران، این منطقه صحنه رقابت میان شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن چوبانی (مشهور به حسن کوچک) گردید. حسن کوچک سانی بیک خواهر ایلخان ابوسعید را به سلطنت برداشت و علیه محمد بن یول قتلغ و شیخ حسن بزرگ به مبارزه برخاست. محمد بن یول قتلغ در جنگ کشته شد. شیخ حسن بزرگ ناگزیر با حسن کوچک صلح کرد. او که در نهان به این صلح راضی نبود و به دوام آن اطمینان نداشت، با اعزام فرستاده‌ای نزد طغاتیمور، سلطنتش را به رسمیت شناخت و او را برای لشکرکشی به غرب ایران تحریض کرد -SMITH. The

History of the Sarbadār Dynasty ..., p. 99. مژلف به نقل از مبارک محمد غالب در کاتالوگ جنگیزی می‌نویسد، که حسن بزرگ طغاییمور را ملزم کرد، که حکومت او را برین النهرين روم و فسمت‌هانی از عراق عجم به رسمیت بشناسد. این توافق در منابع قدیمیتر ذکر نشده است، و اسمیت در باره منبع گزارش مذکور توضیحی نمی‌دهد). طغاییمور با این پیشنهاد موافقت کرد و بار دیگر در رأس سپاه خراسان به غرب ایران عزیمت کرد. اتحاد میان دو امیر قبل از آن که علیه دشمنان مشترکشان نبرد کنند، با توطنۀ حسن کوچک چوبانی بر هم خورد. طغاییمور بدون نتیجه به خراسان بازگشت (ذیحجه ۷۳۹). مطابق منابع یکبار دیگر نیز سپاه خراسان بدون شرکت طغاییمور، به فرماندهی برادرش علی گاون به سمت غرب ایران لشکر کشید. سپاه خراسان در ابهراز ملک اشرف برادر حسن کوچک شکست خورد و منهزم گردید (برای مثال ر.ک: حافظ ابرو، زیده‌التاریخ، ج ۱، ص ۷۳-۷۶، ۱۱۷-۱۱۸).

تلاشها و منازعات مکرر آرزوی طغاییمور را برای استقرار دولت ابلخانی تحت سلطه‌ی برآورده نساخت، بلکه قدرتش را در خراسان متزلزل کرد. در نتیجه این لشکرکشیهای بی ثمر نیروی نظامی خراسان فرسوده گشت، و حکمرانان از نظارت مستقیم در اداره حکومت باز ماندند. مخارج این جنگها افزون بر توان مالی محدود ایالی بود که از قبل نیز به دلیل ناآرامی‌های داخلی طی سالهای متتمادی و حملات مکرر جفتائی‌ها دچار بحران شدیدی بود. در این وضعیت بد اقتصادی حکام خراسان برای تأمین مخارج لشکرکشیها، خودسرانه بر مالیاتها می‌افزودند. فشار مالی مضاعف بر اشار مختلف که به هیچوجه در شرایط مساعدی زندگی نمی‌کردند، نارضایتی عمومی را که از دوره ابوسعید آشکار شده بود، تشدید کرد.

از اواخر سلطنت ابوسعید یک تحول اجتماعی در سبزوار نمودار شد که منشأ آن تعلیمات و تبلیغات صوفی‌ای معارض از مردم مازندران به نام شیخ خلیفه بود. او در جستجوی کمال مقصود زادگاهش را ترک کرده بود، تا مجالس درس عارفان بزرگ زمان خود را درک کند. چون در مجلس درس شیخ رکن الدین علاءالدوله سمنانی در سمنان و خواجه غیاث الدین هبةالله الحموی در بحر آباد از قراء جوین به مقصود خود نایاب

نیامد، عازم سبزوار شد. آنجا به سنت درویشان در مسجد جامع منزل کرد و به تلاوت فران و وعظ مشغول گشت. طولی نکشید که انبوهی از توده‌های مردم ناراضی به مجلس وعظ وی که به تصریح منابع «حدیث دنبی» می‌گفت روی آوردنند. گرچه از این توضیح مختصر نمی‌توان جهت تبلیغات شیخ خلیفه را به روشنی دریافت، لیکن به احتمال زیاد در پیام‌های مذهبی که همواره برای مردم رنج کشیده نوید بخش و امیدوار کننده است، بر مسایل اخلاقی و عدالت اجتماعی تأکید می‌شده است. بدین نحو ناراضائی و نفرت از رفتار ظالمانه حکمرانان خراسان در حال تبدیل به یک نیرو و حرکت اجتماعی بود. ازدحام مردم در مجلس وعظ شیخ خلیفه در بادی امر توجه عمال حکومت را جلب نکرد، بلکه سوء ظن فقهای سنی را برانگیخت که تعلیمات او را موجب خلل در اعتقادات عامه و وهنی برای اعتبار و منزلت خود تلقی می‌کردند. روحانیان سنی که به هیچ صورت نتوانستند او را از کارش منصرف کنند، از ایلخان ابوسعید تقاضا کردند که فرمان قتل وی را صادر کند، او از قبول درخواست آنها امتناع کرد. لذا فقها خود در این باره اعمال نفوذ کردند. به دستور آنان شیخ خلیفه شبانه در مسجد به دار آویخته شد(۲۲ ربیع الاول ۷۳۶) (ر.ک: حافظ ابرو، زبدۃ التواریخ، ج ۱، ص ۷۸-۷۹؛ میر خواند، روضۃ الصفا، ج ۵ ص ۶۰۵).

قتل شیخ خلیفه این حرکت را متوقف نکرد. یکی از شاگردانش به نام شیخ حسن جوری کار او را با حدّت بیشتری ادامه داد. حسن جوری در شب روزی که شیخ خلیفه به قتل رسید، به دلایل امنیتی سبزوار را ترک کرد. چنانکه او در نامه خود به امیر محمد بیک جانی قربان نوشته است (برای متن نامه شیخ حسن جوری ر.ک: مرعشی، سبد ظهیر الدین، تاریخ طبرستان و رویان...، ص ۲۴۱-۲۴۷؛ حافظ ابرو، زبدۃ التواریخ، ج ۱، ص ۸۵-۸۹؛ میر خواند، روضۃ الصفا، ج ۵ ص ۶۰۹؛ ر.ک: حافظ ابرو، زبدۃ التواریخ، ج ۱، ص ۷۸-۷۹؛ میر خواند، روضۃ الصفا، ج ۵، ص ۶۱۳)، دو ماه در نیشابور و مدت پنج ماه در شهرهای دیگر خراسان مسافرت کرد، همه سبزوار، دو ماه در نیشابور و مدت پنج ماه در شهرهای دیگر خراسان مسافرت کرد، همه جا به وعظ و تبلیغ پرداخت و با اقبال گروههای مختلف مردم روپروردی کرد. شیخ حسن جوری اهداف سیاسی و مذهبی خاصی داشت، و در خیال تأسیس یک حکومت دینی بود. از این رو به تعلیم و موعظه اکتفا نکرد، نام طرفداران خود را که پیوسته رو به فزونی

بودند، در دفتر ثبت می‌کرد، و از آنها می‌خواست سلاح فراهم کنند و منتظر فرصت مناسبی برای خروج باشند (حافظ ابرو، زیدةالتاریخ، ج ۱، ص ۸۶؛ میرخواند، روضۃالصفا، ج ۵، ص ۶۱۰). بدین ترتیب از طرفداران و پیروان شیخ خلیفه و حسن جوری، که بیشتر از طبقات کم در آمد و متوسط بودند، طریقتی در خراسان بوجود آمد که جوریه، یا شیخبان و یا درویشان نامیده شد. این طریقت به یک نیروی اجتماعی قوی تبدیل شد، که در تحولات سیاسی و اجتماعی خراسان سهم مهمی داشت. سرانجام فترت سیاسی، اداره نادرست حکومت، تشویش و بحران‌های اجتماعی زمینه قیام سربداران و ظهور یک قدرت جدید را در خراسان فراهم ساخت.

### آغاز قیام در قریه باشتن

از مجموع گزارش‌های متنوع منابع بر می‌آید که قیام سربداران با قتل یک تحصیلدار مالیاتی که احتمالاً خواهرزاده علاءالدین محمد هندوی وزیر بود، در قریه باشتن از توابع سبزوار (بیهق) آغاز شد. گزارش‌های موجود درباره عامل قتل و جزئیات حادثه با یکدیگر اختلاف دارند. دسته‌ای از روایات می‌گویند که دو برادر به نامهای حسن حمزه و حسین حمزه که میزان تحصیلدار مزبور بوده‌اند، او را به دلیل اعمال ناشایست و خواسته‌های نابجا به قتل رساندند (میرخواند، روضۃالصفا، ج ۵، ص ۶۱؛ خوانی، فضیح احمد بن جلال الدین محمد، محمل فضیحی، طبع محمد فخر، مشهد فرخ، مشهد ۱۳۳۹، ج ۳ (۷۷۷-۸۴۵ هق)، ص ۵۰). طبق گزارش دیگر، عبدالرزاق بن شهاب الدین فضل الله از مالکان و بزرگ زادگان بیهق که نسبش از جانب پدر به حضرت حسین بن علی (ع)، امام سوم شیعیان می‌رسید، با عاملی که رئیس ده بود نزاع کرد و عامل کشته شد (حافظ ابرو، زیدةالتاریخ، ج ۱، ص ۸۱). مطابق روابت دیگر، زمانی که عامل مالیات در باشتن حضورداشت، عبدالرزاق از یک مأموریت حکومتی در کرمان به باشتن بازگشت، و پس از آگاهی از بد رفتاری عامل مالیاتی در رأس مردم ناراضی قرار گرفت، آنها شبانه به مأمور مذکور هجوم آوردند و او را به قتل رساندند (سمرفندی، امیر دولتشاهین علاءالدوله بختیاوهلغازی، تذكرةالشعراء، انتشارات کلله خاور، تهران جاب

دوم ۱۳۶۶، ص ۲۰۸). چون گزارشها در جزئیات کاملاً متفاوتند، بحث در باره نفصیلات، یا حقیقی نبودن شخصیتها (برای جنین تفاصیلی رک: SMITH. The History of the Sarbadār Dynasty p. 104-106)، صحبت و سقم مطالب را روشن نمی‌کند، و به نتیجه گیری صریح منجر نمی‌شود. از این رو باید بیشتر به کلیات روایات توجه کرد و هسته تاریخی آن را استخراج نمود. بیشتر منابع تاریخ شروع قیام را دوازدهم شعبان ۷۳۷ نوشتند، یا به عبارت دقیق‌تر قتل تحصیلدار و شروع قیام را در یک زمان می‌دانند (حافظ ابرو، زبانه‌التواریخ، ج ۱، ص ۹۸۱ سمزندی، دولتشاه، تذكرة‌الشعراء، ص ۲۰۸). برخی روایات دیگر ورود عبدالرزاق به باشتن و بدست گرفتن رهبری قیام را با دو رویداد نخست همزمان گزارش کرده‌اند (خرافی، محمل فصیحی، ج ۳، ص ۴۵۱ میر خواند، روضة‌الصناف، ج ۵، ص ۶۰۱). در تاریخ مذکور طغاتیمور و متخدانش در رأس سپاه خراسان برای نخستین بار به غرب ایران عزیمت کرده بودند، از این رو می‌توان پذیرفت که محتملاً سربداران از این فرصت مناسب برای بروز جنبش خود استفاده کردند. با این وصف نباید نادیده گرفت که منابع به تدوین حوادث در یک توالي زمانی بلاقطع تمايل دارند. می‌توان تصور کرد رویدادهایی که قبل از پیروزی سربداران و تشکیل دولت آنها روی داده بود، نخست در افواه رایج بوده است. راویان نخستین که تاریخ این سلسله را ضبط کردند، روایات شفاهی را برای ایجاد یک ترتیب تاریخی به صورتی پیوسته در تأثیف خود گنجانده‌اند. احتمالاً از این روست که چند حادثه مجزاً از هم مثل معامله ظالمانه تحصیلدار با میزبانان خود، قتل وی، واکنش حکومت بدان و مقاومت مردم همه به شکلی پیوسته در یک زمان گزارش شده است.

مسئله دیگری که در بروز جنبش سربداران مطرح است، بانیان اصلی آن است. در این باره در تحقیقات جدید بررسیهای متفاوتی انجام گرفته است. پتروشفسکی اولین تحقیق مستقل در باره تاریخ سربداران را نجام داده است. مؤلف با وجود این که جزئیات متفاوت را در نظر گرفته، جنبه‌های مختلف رویدادها را بررسی کرده و در واقع راه را برای مطالعات آیندگان هموار کرده است، لیکن برخی از توصیفها و تحلیل‌های او متکی به منابع نیست، و جنبه نظریه‌پردازی و عقیدتی دارد. مؤلف تأکید زیاد می‌کند که زمام

نهضت بدست "قشرهای ژرفای اجتماع" بوده است و آن را به "خروج سازمان نابافته روستائیان" تعبیر می‌کند. بدین ترتیب روستائیان و طبقات پائین جامعه را بانیان حقیقی جنبش می‌داند. مؤلف در ادامه بررسی ناگزیر از اقدام مشترک طبقات پائین و مالکان متوسط صحبت می‌کند، و با طرح یک قاعدة کلی که سراسر فرون وسطی را به قرن پانزدهم میلادی تشبیه کرده، استدلال می‌کند که روستائیان قیام کننده "عادتاً برنامه روشنی نداشتند" و یا این که از میان روستائیان کسی برای رهبری برنامی خاست، لذا هدایت قیام باشتنی نیز در دست یک فرد از اعیان زمین دار قرار گرفت (بطروفسکی، ا.پ.،

نهضت سربداران خراسان، ترجمه فارسی کریم کشاورز، تهران چاپ سوم ۱۳۵۱، ص ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳).

در باره این مسئله به استناد گزارش‌های متفاوت (برای مثال ر.ک: به منابع مذکور در زیرنیز ش ۲۲ و ۲۴) می‌توان تصور کرد، که طبقات کم درآمد به علت افزایش مالیات و سوء استفاده خودسرانه مأموران دچار فقر و فاقه شدیدی شده بودند، در نتیجه وضعیتی بحرانی پیش آمده بود که زمینه یک حرکت را فراهم کرد. با این حال، خواه مأمور حکومتی به دست عبدالرزاق به قتل رسیده باشد و خواه کسانی دیگر عامل قتل بوده باشند، بروز قیام در باشتنی یک حادثه ثانوی است که بوسیله فردی یا افرادی که در صدد کسب قدرت بودند، از همان نقطه آغاز هدایت و اداره شده است. اینجا برای توضیح بیشتر باید شرح حال عبدالرزاق بن فضل الله، نخستین امیر سربدار را مورد توجه قرار داد. او از جانب ایلخان ابو سعید مأمور اخذ مالیات کرمان شده بود، پس از انجام مأموریت خود از پرداخت وجهه مقرر به دستگاه حکومت امتناع کرد، مقارن قتل ابو سعید به باشتنی رفت و در رأس قیام سربدار قرار گرفت (ر.ک: زیرنوشتهای ش ۲۴، ۲۵، ۲۶، مراجع مذکور در آن منابع). از کلیات این گزارش مشروح اماً نه کامل بر می‌آید که عبدالرزاق با توجه به اغتشاش سیاسی پایان عهد ایلخانی قصد نافرمانی داشته است. فقدان گزارش کامل در باره اقدامات او قبل از شروع قیام و چگونگی سیر رویدادها و زمان دقیق آن، این مرحله از تاریخ سربداران را در ابهام قرار داده است. با این وصف از هسته تاریخی گزارشها بر می‌آید که وقوع قتل برای شروع جنبش تنها یک بهانه بوده است. این حرکت نه تصادفی

بود و نه بی هدف، سبیر مراحل آتی این گمان را تأیید می کند.

در میان عوامل متعددی که به عنوان برانگیزندۀ قیام مطرح است، بیش از همه بر عامل اقتصادی تأکید می شود (بطروفسکی، ص ۱۱، ۳۲؛ SMITH. The History of the Sarbadar، p. 103-104؛ ...، p. 104-106) بر افزایش مالیات مالکان بزرگ تأکید می کند؛ آن‌زید، یعقوب، فیام شیعی سربداران، تهران ۱۳۶۳؛ ص ۱۳۵-۱۲۶، نظرات اسمیت را تکرار می کند)، که این البته درست است، اما کافی نیست. از بروزی متومن تاریخی (در باره ظلم و تحمیلات مالی که به واسطه فوائین و نظامات منقول و خود کامگی و تجاوز عاملان حکومت در عهد ایلخانان برمودم ایران وارد می شد، ر.ک: رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۱۴۱۴-۱۴۵۶، ۱۵۳۷۱۵۳۳، ۱۵۴۵-۱۵۳۷) این دوره به وضوح استنباط می شود که تحمیلات مالیاتی همیشه وجود داشته و بد رفتاری مأموران ایلخانی امری رایج و معمول بوده است. افزایش مالیات که به استناد گزارش حافظ ابرو در تحقیقات مذکور مورد تأکید قرار گرفته است، از قبل در حیات ابوسعید اجرا شده، و شامل حال فئودال‌ها و مالکان بزرگ بوده است (مستوفی، حمدالله، نزهۃ الفلوس؛ طبع گنی تترنج (چاپ افست)، تهران ۱۳۶۲؛ ص ۱۴۷). اما این امر به شورش ناراضیان منجر نشده بود. این توضیح به معنی نفی تضادهای شدید اجتماعی ناشی از فقرگروههای وسیع مردم در آن عهد نیست. می توان احتمال داد که اگر سرکوب و فشار شدید اعمال نمی شد، چه بسا عامه مردم در موقع بحرانی اعتراض و خشم خود را بروز می دادند. با این وصف تعبیر تضاد طبقاتی، یا رویاروئی روستائیان و فئودال‌ها که صرفاً بر عامل اقتصادی تأکید می کند، منطبق با ماهیت این جنبش نیست.

رویاروئی طبقاتی لزوماً نباید تنها از جهت اقتصادی در نظر گرفته شود. زمینداران متوسط و کوچک ایرانی، یعنی امثال سران سربدار در نظام اجتماعی و اقتصادی ایلخانان به مراتب پائین‌تری تنزل یافته و بسیاری از امتیازات خود را از دست داده بودند (برای این معنا ر.ک: بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۷۵۶). اینان بودند که انگیزه کافی برای باز یافتن موقعیت سابق خود داشتند. از خبرگی و توانائی لازم نیز برخوردار بودند، تا به هنگام فترت سیاسی از نیروی گروههای مختلف جامعه،

خصوصاً عامه برای نیل به قدرت استفاده کنند. این حرکت سیاسی که به وسیله اعیان درجه دوم ایرانی هدایت می شد، قبل از نیز در زمان ضعف فاتحان عرب در تاریخ ایران روی داده بود، اگرچه موارد مصدق آن مسلمان با یکدیگر مشابهی نداشت. در واقع اغتشاش سیاسی و خلائق درت که با مرگ ابوسعید روی داد، محرك اصلی برای کسانی بود که بهر دلیل در صدد کسب قدرت بودند.

در تحقیقات اختلاف مذهبی نیز به عنوان محرك قیام سربداران مد نظر قرار دارد (پتروشفسکی، نهضت سربداران خراسان، ص ۱۵۱؛ بیانی، شیرین دین و دولت در اوخر عهد مغول، ص ۷۵۵، ۷۶۰-۷۶۱). از منابع موجود ابن بطوطه، سفرنامه، ترجمه فارسی محمد علی موحد، چاپ ۵، تهران ۱۳۷۰، ص ۴۶۴-۴۶۵، بر مذهب سربداران و اختلاف شیعه و سنی تأکید می کند. در منابع هیچ مطلبی در این باره ذکر نشده است. از کلبات گزارشها به وضوح برمن آید که عواطف یا عصیت مذهبی به معنی ضدیت شیعه و سنی در قتل تحصیلدار مغول و بروز جنبش تأثیری نداشته است. در دوران ابوسعید، با این که او برخلاف غازان و الجایتو یک فرمانروای کاملاً سنی بود، هیچ مطلبی در باره دحالت حکومت در امور شیعیان، یانزانع بین شیعه و سنی گزارش نشده است. ممکن است ازنگاه یک ناظر دقیق این امر بر سکوت منابع با فقدان گزارشها حمل شود، با این حال باید در نظر داشت، که بعد از سقوط بغداد چون اسلام اقتدار سیاسی خود را در جوامع اسلامی از دست داد، لذا مشروعیت حکومت که همواره موضوع اختلاف دو مذهب بود، بی تأثیر شد. بعلاوه نفوذ فقهای سنی تا حد زیادی کاهش یافت، و عنادهای مذهبی و کلامی به نحوی بارز فروکش کرد (برای این توضیع رک: Roemer, H.R., Persien auf dem Weg..., p.221-222).

حوادث تاریخی نیز این مطلب را به خوبی نشان می دهند، که تفصیل و توضیع آن از حیطه بررسی حاضر خارج است. البته سران جنبش سربدار شیعی بودند و پس از تأسیس دولت عناصر افراطی نیز در آن نفوذ کردند، با این حال، از نقطه نظر مذهبی در دولت سربدار هیچگاه یک بینش و سیاست واحد وجود نداشت. افزون براین همواره شخصیت‌های معتمد قدرت را در دست داشتند. یک دولت دینی تمام عیار منطبق با اصول شیعه که مورد نظر گروههای مذهبی

بود، هرگز ایجاد نشد. درست به این دلایل تضاد مذهبی در رابطه سربداران با رقبایشان جز به ندرت تعیین کننده نبود.

اختلافات قومی و نژادی عامل دیگری است که در بروز جنبش سربداران مطرح شده است (پتروفسکی، نهضت سربداران خراسان، ص ۱۱-۱۲). در این باره مطلبی در منابع نیامده است. نظریاتی که ملیت ایرانی و تشیع را در کنار هم یا توأم می‌داند، بر پیچیدگی مسئله می‌افزاید. بی تردید خود آگاهی ایرانی در تمام دوران بعد از اسلام وجود داشته است، زیرا زبان و حیات فرهنگی ایران تداوم یافت. با این وصف انگیزه‌های ملی و تفاوت‌های نژادی نه در روش سیاسی سربداران و نه در خصوصت آنها با رقبایشان تأثیر داشت. این نظرات تعبیری از مفاهیم جدید غربی است که به این صورت با واقعیت تاریخی ایران منطبق نیست. این مسئله باز در جای دیگر بررسی خواهد شد. (og. The History of SMITH, the Sarbadār Dynasty..., p. 105; نظریه بیرونی، تاریخ شیعی سربداران، ص ۱۳۵؛ زیرنوشت ش ۲۸، آزند، یعقوب)

(پتروفسکی را در باره عامل تضاد نژادی رد کرده‌اند)

اکنون رشته سخن را با حوادث بعد از قتل عامل حکومتی دنبال می‌کنیم. سران سربدار و مردم باشتن در مقابل افرادی که از سبزوار برای تنبیه و دستگیری عاملان قتل اعزام شده بودند، مقاومت کردند. بدین ترتیب این اعتراض به یک حرکت جمعی مبدل شد که به پیروزی قیام کنندگان منجر گشت. مطابق منابع در همین مرحله قیام کنندگان خود را سربدار نامیدند. منابع موجود - جز این بطوره - در تسمیه این اسم بر مبنای معنی لغوی آن (سر به دار) توضیحات متفاوتی داده‌اند، که طبق آن سربداران با انجام کارهای چشم‌گیر که جنبه نمادین داشت، پایداری خود را در برابر دشمنان اعلام کردند. حافظ ابرو می‌گوید، قیام کنندگان می‌گفتند تا پای دار در برابر ظلم و ستم مقاومت خواهیم کرد (زبدةالتاریخ، ج ۱، ص ۸۱؛ میرخوارد، روضةالصفا، ج ۵، ص ۶۰۱-۶۰۲؛ خرافی، مجلل فصیحی، ج ۳، ص ۵۰؛ از زبان دوبرادر حسن و حسین حمزه "ما این قضیه بر خود روانداریم ما سرهای خود بر دار دیدیم"). طبق روایات دیگر آنها دستارهای خود را به علامت سر دشمنان بر دار کرده، بدان تیر می‌زدند و خود را سربدار خواندند (سرفندی، دولتشاه، ص ۲۰۸). منابع دیگری که جدیدتر

همستند، لفظ سربدارال را ضبط کردند (معین الدین نظری، منتخب التواریخ، طبع ژان اوین، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ مرعشی، سید ظہیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، طبع عباس شایان، تهران ۱۳۳۲، ص ۷۱-۷۲)، که به معنی افراد پهلوان و دلیراست و شاید بتوان آن را به گروه فتیان و جوانمردان تعمیم داد. این توضیح حاکی از حسن توجه این مؤلفان یا بی غرضی آنها نسبت به سربداران است. چون این مؤلفان مصادر مستقلی از منابع قدیم‌تر از خود ذکر نکرده‌اند، ابهام موجود درباره این لقب برطرف نمی‌شود.

ابن بطوطه توضیح لغوی از واژه سربدار نداده، بلکه آن را به طبقه عیاران اطلاق کرده است، که در خراسان سربدار، در مغرب صفویه و در عراق عجم شطّار نامیده می‌شدند (ابن بطوطه، سفرنامه، ج ۱، ص ۴۶۴). البته مؤلف این لقب را برای عبدالرزاق و برادرش وجیه‌الدین مسعود و پنج نفر از همراهان نخستین آنها بکار می‌برد.

از توضیح ابن بطوطه سه نکته معلوم می‌گردد. یکی این که سربداران جزء گروه عیاران بوده‌اند. با توجه به پایگاه دودمان عبدالرزاق و شغل وی، سران سربدار در رده عیاران نبوده‌اند. اگر حتی برخلاف نظر ابن بطوطه، عیاران را به فتیان و جوانمردان تعییر کنیم، اینها در سیستان و خراسان از دیر باز جزو طبقه عامه و مردم کم درآمد بودند. وقتی ابن بطوطه می‌افزاید که سران سربدار کار خود را با عیاری شروع کردند، این گزارش بیشتر مورد تردید قرار می‌گیرد. زیرا عبدالرزاق صاحب شغل دولی بود و خانواده‌اش از اشراف زمیندار بودند. در این باره می‌توان احتمال داد که سران سربدار در ادامه حرکت خود گروههای مختلف و از جمله عیاران را به خود جلب کردند (ر.ک: مرعشی، ظہیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان...، طبع عباس شایان تهران ۱۳۳۲، ص ۷۲)، یا شاید از قبل با چنین کانونهایی که بسیار فراگیر بوده است، بی ارتباط نبوده باشند. نکته دیگر درباره توضیح ابن بطوطه جنبه تحقیرآمیز این لقب است که سربدار را معادل راهزنشی بکار می‌برد. این گفته را نمی‌توان پذیرفت، زیرا اولاً با توضیحات مؤلفان دیگر مغایرت دارد. ثانیاً اگر این لقب تا این درجه مو亨 می‌بود، سربداران خود و نیز منابع طرفدار آنها، مثل تاریخ سربداران متفق‌الاثر آن را بکار نمی‌برند. ویژگی‌های این دولت و خصوصیات اکثر فرمانروایان

آن که در سطور آنی بررسی خواهد شد، در خور این معنا نیست. به این نکته ابن بطوطه خود نیز اذعان دارد (سفرنامه، ج ۱، ص ۴۶۴). بی تردید چنین تعابیری از مصادر مخالفأخذ شده است. نکته سوم در این گزارش متراffد فراردادن لقب سربدار با صفووه (راهن) در مغرب و شطّار (بدکار و دزد) در عراق است، که به معنی وحدت این گروهها، سنتگی تاریخی و نسبت فکری آنها با یکدیگر است. وجود چنین رابطه‌ای میان گروههایی که در سرزمینهای دور از هم، تماسی با یکدیگر نداشتند و از نظر تشکیلاتی یا صنفی بهم مربوط نبوده‌اند، ممکن نبود. به نظر می‌آید، یکسان شمردن سربداران با دو گروه مذکور به منظور جمع کردن آنها در طبقه پائین اجتماع و تحفیر آنها صورت گرفته است. گزارش‌های متفاوتی که اینجا نقل شد، منشأ این لقب و علت حقیقی این نامگذاری را به شکلی قطعی روشن نمی‌کند. تعابیر و توضیحات متفاوت حاکی از آن به نظر می‌رسد، که مطالب از منشأ واحدی أخذ نشده است، و راویان تفسیرها و نظرات خود را بر آن افزوده‌اند. از مجموع گزارش‌های موجود بر می‌آید که سربداران پس از قتل تحصیلدار مالیاتی به تقویت و تجهیز نیرو پرداختند. در مدتی کوتاه تعداد زیادی به آنها پیوستند که بوسیله سران سربدار مسلح می‌شدند. پیوستن داوطلبانه افراد و یا سپاهیان فراری خراسان به نهضت سربداران را نمی‌توان تنها به موفقیت آنها در راهنمی و کسب غنیمت مربوط دانست (- SMITH, The History og the Sarbadār Dynasty..., p. 106, احتنالاً به استناد گزارش ابن بطوطه). توضیح یک پدیده با یک علت واحد قابل قبول نیست. بعلاوه تصور نمی‌رود که سپاهیان خراسان در آغاز کار سربداران بدانها پیوسته باشند. هیچ مدرک و دلیلی در این باره در دست نیست. افزون بر این، تنها طبقات پائین جامعه نبودند که به دور سران سربدار جمع شدند، بلکه طبقه متوسط شهر و مالکان جزء با آنان همراهی کردند. انزجار مردم از ظلم و ستم حکمرانان خراسان و امید به رهائی و بهبود شرایط زندگی، هدف مشترک گروههای مختلفی بوده است که به جنبش سربداران پیوستند و در تحقق آن پایداری کردند. در خلال این سالها بواسطه مواعظ شیخ خلیفه و تبلیغات حسن جوری درباره عدالت اجتماعی و مبارزة با ظلم و جور، افکار و عقاید اجتماعی مشترک

در این مناطق بوجود آمده بود، که در همدلی و اتفاق نظر مردم مؤثر بود. وجود مذهب مشترک یعنی اعتقاد قیام کنندگان به شیعه امامیه را نباید از نظر دور داشت، که مسلمان در تشکیل هسته طرفداران سربداران عامل مهمی بوده است.

سربداران در مراحل نخست جنبش خود در تاخت و تازهای نا منظم به کاروانها حمله می کردند و اموال و احشام امرا و وابستگان حکومت را به غارت می بردند. آنها بدین وسیله با دشمنان خود ستیز می کردند، و در عین حال منابع مالی و امکانات لازم را برای تقویت و تجهیز نیروی خود فراهم می آوردند. مبارزه یک نیروی کوچک محلی با قوای متمرکز حکومتی به صورتی دیگر ممکن هم نبود. وقتی سربداران نیروی نظامی کافی فراهم آوردند، در میدانهای نبرد با دشمنان خود جنگیدند. این امر دلیل روشنی بر این مدعاست که هدف تاخت و تازهای آنها صرف راهزنی نبوده است (برای توضیح دیگری در این باره ر.ک: آوند، یعقوب، قیام شیعی سربداران، ص ۱۴۰). با این ملاحظات برخلاف نظر این بطوره (ابن سفرنامه ج ۱، ص ۴۶۴)، اقدامات نخستین سربدار را نمی توان به راهزنی تعبیر کرد.

### صرف سبزوار

مطابق منابع علاء الدین محمد وزیر در واکنش به حرکات سربداران، یکبار سپاهی که تعداد آن را به اختلاف صد یا هزار نفر گزارش شده، از فریومد مرکز جوبن به باشتنی اعزام کرد. سربداران این سپاه را منهزم کردند. این پیروزی به آنها جرأت بخشید با عمال حکومت مبارزه کنند. منابع در باره محل و موقعیت نخستین عملیات سربداران که خارج از باشتنی وقوع یافت، اتفاق نظر ندارند. مطابق دو روایت که در جزئیات متفاوتند، سربداران نخست به فریومد حمله کردند (خرانی فصیح، محمول مصیحی، ص ۵۲ سمرقندی دولتشاه، تذكرة الشعرا، ص ۲۰۸، مؤلف حمله به فریومد را نتوشت، تنها به قتل علاء الدین محمد در حین فرار اشاره کرداست). به روایت دیگر علاء الدین محمد بدون وقوع جنگی با بالا گرفتن قیام سربداران و شنیدن خبر فوت ایلخان ابو سعید مصمم شد با سبصد نفر از سپاه خود به استرآباد نزد طغاتیمور برود. سربداران او را تعقیب کردند و در بین راه به قتل

رسانیدند (میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۶۰۲). از مقایسه دو دسته روایت به نظر می‌رسد، که در روایت اخیر سلسله حوادث پیوسته نیست و شاید مطالبی حذف شده باشد (حافظ ابرو، زبدۃ التواریخ، ج ۱، ص ۸۱، این حادث را نیاورده است. نخستین بخورد سرپداران با عمال حکمرت را تصرف سپارو می‌داند. این امر حاکی از آن به نظر می‌رسد که برخی مطالب در این دسته روایات حذف شده باشد). مسلمًاً عامل حکومت بدون جنگ یا تهدید جدی مقر خود را ترک نمی‌کرد. گزارش مربوط به رویداد قتل علاءالدین محمد وزیر در سال ۷۳۷ هق با روایات دیگر تناقض دارد. طبق این روایات او در این زمان با طغاتیمور به غرب ایران لشکرکشی کرده بود (میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۴۳، حافظ ابرو، زبدۃ التواریخ، ج ۱، ص ۶۵). همچنین از کلیات گزارشها بر می‌آید، که یکی از دلایل پیشرفت کار سرپداران در ابتدای کارشان که هنوز نفرات زیاد و تجهیزات کافی نداشتند، این بود که با نیروی منظم و قوی روبرو نشدند. این مطلب دلیلی است براین که در این زمان سپاه خراسان و حکمرانان در منطقه حضور نداشتند. مطابق روایات مذکور علاءالدین محمد در لشکرکشی دوم طغاتیمور به غرب (رجب ۷۳۹ هق) نیز شرکت داشت (میرخواند، روضة الصفا، ج ۵، ص ۵۴۷، حافظ ابرو، زبدۃ التواریخ، ج ۱، ص ۷۳-۷۴ و ذیل جامع التواریخ، طبع خانبا بیانی، چاپ دوم تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۰۵-۲۰۸). - بعلاوه به گفته خرافی فصیح، محمل فصیحی، ص ۶۱، سرپداران وزیر را در تاریخ چهار شنبه ۱۷ شعبان ۷۴۲ در حدود مازندران به قتل رسانیدند. - بدون در نظر گرفتن تاریخ مذکور می‌توان پذیرفت که این واقعه بعد از شکست سپاه طغاتیمور به فرماندهی برادرش علی گاون از سرپداران بوده است. مؤلف قتل او را نیز در رجب همین سال نوشته است، که در حین شرکت شده است. وجود این شواهد متعدد صحت خبر قتل علاءالدین محمد وزیر را در فریومد مورد تردید قرار می‌دهد.

گذشته از جایجایی رویدادهای مختلف که معمولاً در شرح زد و خوردهای پراکنده پیش می‌آید، اینجا امکان اشتباه به دلیل شباخت اسم بیشتر محتمل است. از گزارش شبانکارهای به وضوح استباط می‌شود که جز علاءالدین محمد که به دستور غیاث الدین محمد وزیر ابوسعید، به وزارت خراسان منصوب شد و همراه امیر علی قوشچی به خراسان آمد، فرد دیگری به نام علاءالدین محمد که گاه به اختصار علاءالدین هندو

نامیده شده در خراسان می‌زیست. حبیاطغا پسرعموی ارغون شاه که برای گرفتن حکومت خراسان نزد حسن بزرگ به تبریز رفته بود، سه شخص را برای وزارت خود نام برد، که می‌خواست جایگزین علاءالدین محمد وزیر شوند. یکی از این سه، خواجه علاءالدین هندو است. مطابق گزارش دیگری از شبانکارهای همنش شخص اخیر بعد از مرگ ابوسعید در منازعات فراگیر خراسان بدست امیر عبدالله مولای محبوس شد. بعد از مدتی او با واگذاری قلعه طوس که قبلاً همواره در تصرف وزرای خراسان بود، به مقرب خود فریومد بازگشت (مجمع الانساب، ص ۳۰۷، ۳۰۹). همین مرف مبحثی با عنوان وزرای خراسان و اعقاب آنها دارد که مختص به معرفی علاءالدین هندو و اعقاب اوست). به استناد گزارشی از حافظ ابرو در ارتباط با اوایل سلطنت ابوسعید گمان می‌رود که دو فرد به نام علاءالدین محمد در خراسان بوده‌اند (آزنده، یعقوب، قیام شعبی سربداران، ص ۱۳۸). گذشته از این شواهد، به گفته خوافی سربداران در فریومد عبدالحق پسر علاءالدین هندو را به قتل رساندند (جمل فصیحی، ص ۵۲). بنا بر این ملاحظات با احتمال بیشتری می‌توان گفت که سربداران در فریومد با علاءالدین محمد هندو یا به عبارتی علاءالدین هندو روپرور بوده‌اند.

مطابق منابع سربداران بعد از هجوم به فریومد در صفر ۷۳۸ هـ بیهق (سیزووار کونی) را تصرف کردند. تاخت و تازهایی که به عبدالرزاق نسبت می‌دهند، که باید بعد از فتح سیزووار در رادکان و سلطان میدان، مقر طغاییمور در نزدیک جرجان انجام داده باشد (SMITH, The History og the Sarbadār Dynasty..., p. 106-107)، بسیار قابل تردید است. آنها نمی‌توانستند از مناطقی که در دست دشمنانشان بود، عبور کرده و تا نزدیک جرجان تاخت و تاز کنند. بعلاوه می‌توان تصور کرد که به نیروی قلیل خود برای حفظ شهر و اطراف آن نیاز داشتند.

سربداران با تصرف سیزووار که آن را مرکز دولت خود قرار دادند به یک قلمرو معین دست یافتند. سیزووار که از مراکز مهم غرب خراسان بشمار می‌رفت از نظر سیاسی برای اعتبار سربداران اهمیت بسیار داشت، اماً تأثیر محیط اجتماعی شهر که اکثریت مردم پیرو شیعه امامیه بودند، برای پیشرفت و گسترش حکومتشان و سیر تحولات و مقدرات آنی آن

تعیین کننده بود. در چنین شرایط مساعدی بود که عبدالرزاق به نام خود خطبه خواند، و موجودیت حکومت سربداران را به عنوان یک نیروی سیاسی جدید در خراسان اعلام کرد.

#### نتیجه:

در نتیجه گیری ذیل با تأکید بر مختصات ویژه جنبش سربداران سعی می‌شود ماهیت و چگونگی سیر تطور دولتشان در مراحل نخستین آن نشان داده شود. حركت سیاسی رهبران سربدارکه با استفاده از خلاء قدرت به خیال عصیان و فدرت طلبی افتاده بودند، با یک هیجان و جوشش عمومی پیوند خورد. سران سربدارکه به هیچوجه محرك عامه در ابراز نارضایتی هایشان نبودند، به دلیل همراهی و اتفاق عامه مردم با آنها، منعکس کننده این حركت اجتماعی شدند. بعلاوه اعتقاد اهالی باشتنی و مردم قسمتهاي از غرب خراسان خاصه سبزوار به شيعه امامیه، ولذا تضاد مذهبی آنها با عمال ایلخانی، به این جنبش صبغه مذهبی داد. به این دلایل تشکیل دولت سربدار جنبه عکس العمل دینی و طبقانی در برابر حکمرانان خراسان یافت، این معنی در منابع نیز انعکاس یافته است (برای مثال ر.ک: این بطروط، سفرنامه، ج ۱، ص ۴۶۴).

حکومت سربدار از نقطه نظر مشروعیت و ساختار حکومتی در قیاس با معیارها و سنن زمان خود و دست کم چندین قرن قبل از آن، پدیدهای نادر در قلمرو اسلامی بود. سربداران با استناد به احکام اسلام حکومت عمال ایلخانی را مخالف شرع دانسته، و مشروعیت خود را نه بر اساس حق جانشینی یا با فرمان حکومتی، بلکه در نفی و احتجاء حکمرانان ظالم می‌دانستند. این وجه تنها جنبه غیر معمول حکومت سربداران نبود. آنها مطابق معمول یک حکومت موروثی ایجاد نکردند. البته این وضع نه حاصل یک برنامه سیاسی پیش بینی شده، که نتیجه منطقی عواملی چند بود. مرگ زود هنگام و غیر منظره وجیه الدین مسعود، دومین حاکم سربدار، امکان پیش بینی ترتیب جانشینی را که طرح آن غیر ممکن نبود، از میان برداشت. این وضع با ساختار قدرت سربدارکه در آن هر دو گروه سربدار و درویشان ذی نفوذ بود، تناسب داشت.

در تحقیقات جدید حکومت سربداران را با عنایتی مثل دولت خودگرдан، حتی جمهوری، پادشاهی بدون پادشاه (AUBEN, "La fin de l'État Sarbadār, p. 95. و نیز ROEMER, Persien auf dem Weg..., p. 56. عنوان حکومت متنفذان" (الیگارشی) (ر.ک: کننده بود، لیکن هر یک از حکمرانان که از اقتدار کافی می‌یافت به سهولت به سوی یک حکومت مطلق سرفق می‌یافت. این توضیح درباره حکومت شمس الدین علی چشمی، یعنی کرابی، و علی مؤید ناجا نیست. علاوه بر قساب و حسن دامغانی بیشتر به اثکاء سپاهیان تحت فرمان خود به حکومت دست یافتد). مشخص می‌کنند. شاید حکومت متنفذان برای ساختار حکومت سربداران مناسبترین تعبیر باشد.

مذهب وجود عناصر مذهبی شاید مهمترین خصیصه حکومت و جامعه سربداران بود. این ویژگی دو وجه داشت یکی تضاد مذهبی سربداران با قدرتهای رقیب، که در ارتباط با حکومت کرت گاه شکلی حاد به خود می‌گرفت. وجه دیگر تضاد در درون جامعه سربداران بود، به عبارتی اختلاف دو گروه درویشان یا شبیخیان (پیروان شیخ خلیفه و حسن جوری) با سربداران (طرفداران عبدالرزاق و وجیه الدین مسعود). تضاد بین دو گروه بیش از آنچه مربوط به جهان بینی‌های مذهبی و جایگاه مذهب در حکومت بوده باشد، بر سر تقسیم قدرت و میزان اختیارات هر گروه بوده است. این تضاد و رقابت مثل رشته‌ای در سراسر دوره حکومت سربداران کشیده شد، و در مقدرات آنها عاملی تعیین کننده بود.

این تحقیق مستخرج از طرح پژوهشی می‌باشد که با حمایت مالی معاونت پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

#### منابع:

۱. آزاد، یعقوب، فیام شبیعی سربداران، تهران، ۱۳۶۳.
۲. این بطرطه، سفرنامه، (ترجمه فارسی محمد علی مرحد)، چاپ ۵، تهران، ۱۳۷۰، ۲، ج.
۳. اقبال آشتیانی، عباس، تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، (نشر نامک)، تهران، ۱۳۶۷.

- ۴- بیانی، شیرین، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران ۱۳۷۱، ۲ ج.
- ۵- پتروفسکی، ای. پ.، نهضت سربداران خراسان، (ترجمه فارسی کریم کشاورز) چاپ سوم، تهران ۱۳۵۱.
- ۶- جوینی، علاءالدین عطا ملکبن بهاءالدین محمد بن محمد. تاریخ جهانگشا، طبع محمد قزوینی، لیدن ۱۹۱۱/۱۳۲۹ هـ (چاپ افست تهران بی تا)، ۳ ج.
- ۷- حافظ ابرو، نورالله بن لطفالله بن عبدالرشیدالبهادری، زبدۃالتواریخ، طبع سید کمال حاج سید جوادی تهران ۱۳۸۰، ۳ ج.
- ذیل جامع التواریخ، طبع خانبابا بیانی، چاپ دوم تهران ۱۳۵۰.
- ۸- خرافی، فصیح احمد بن جلال الدین محمد، محمل فصیحی، طبع محمود فخر، مشهد ۱۳۳۹، ۳ ج.
- ۹- رشیدالدین، فضل الله همدانی. جامع التواریخ، طبع محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران ۱۳۷۳، ۴ ج.
- ۱۰- زمجی اسفراوی، معین الدین محمد. روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، بخش نخست، طبع محمد اسحاق، کلکته ۱۳۸۰ هـ/۱۹۶۰ م. بخش ۲؛ طبع محمد کاظم امام، تهران ۱۳۲۹.
- ۱۱- سمرقندی، امیر دولتشاهین علاءالدوله بختیشاه الغازی. تذکرةالشعراء، انتشارات پدیده خاور، تهران چاپ دوم ۱۳۶۶.
- ۱۲- شانکارهای، محمد بن علی بن محمد. مجیع الاصاب، به انضمام ذیل مجیع الاصاب شانکارهای تألیف غایاث الدین بن علی نایب فریومدی، طبع میر هاشم محدث، تهران ۱۳۶۳.
- ۱۳- مستوفی، حمد الله. نزهۃالقلوب، طبع گای لسترانج، (چاپ افست) تهران ۱۳۶۲.
- مرعشی، سید ظہیرالدین. تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، طبع عباس شایان، تهران ۱۳۳۳.
- منهاج الدین عنمان بن سراج الدین، (فاضی منهاج سراج حوزجانی). طبقات ناصری، طبع عبدالحقی حبیبی، کابل ج اول ۱۳۴۲ ش، ج ۲ ۱۳۴۲ ش.
- ۱۴- میرخواند، میر محمد بن سید بن برhan الدین خواوند شاه، روضۃالصفا فی سیرۃالاولیاء و الملک و الخلفاء، (انتشارات مرکزی، خیام، پیروز)، تهران ۱۳۳۹، ۱۰ ج. ص ۴۷۲.
- ۱۵- نظری، معین الدین، منتخب التواریخ، طبع زان اوین، تهران ۱۳۳۶.
- 15- BÜCHNER, El<sup>1</sup>, «Sarbadār», /231-233.
- 16- JACKSON, P. «Togha Temür», El<sup>2</sup>, /552
- 17- MELVILLE, C. P. «Sarbadārids», El<sup>2</sup>, /47-49.
- 18- Roemer, H. R., Persien auf dem Weg in die Neuzeit Iranische Geschichte von 1350-1750, Beirut 1989.
- 19- SMITH, JR., John Masson. The History og the Sarbadar Dynasty, 1336-1381 AD. and its Sources Hauge - Paris 1970.
- 20 SPULER, Die Mongol in Iran, E.J. Brill- Leiden, 1985.